

پیش‌خواران

شهریور ۱۳۲۰

«شهریور ۱۳۲۰» در آیینه یک پژوهش پردامنه تحقّق طرح دیرین تقسیم ایران!

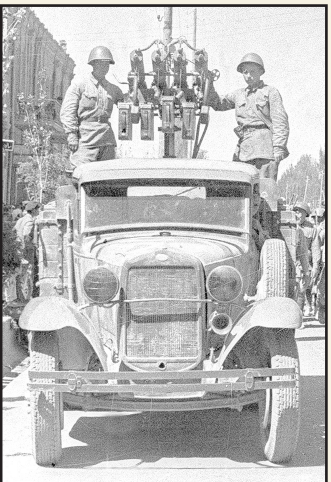
■ محمدرضا کائینی



رویداد اشغال ایران توسط قوای روس و انگلیس در شهریورماه ۱۳۲۰ در زمره مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران است. این واقعه از بسیاری از رازها و به عبارت بهتر فریب‌های

دوران رضاخان پرده برداشت و ضعف و ناتوانی وی را بیش از پیش در برابر چشم ناظران قرار داد. اثر تاریخی-پژوهشی «شهریور ۱۳۲۰» در بررسی این موضوع و توسط محمّدقلی مجد به نگارش در آمده و زنده‌یاد علی‌اکبر رنجبر کرمانی آن را ترجمه کرده است. ناشر آن نیز پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران است. مؤلف در دیباچه خویش بر این پژوهش پردامنه، درباره موضوع آن چنین آورده است:

«با اینکه از آغاز جنگ جهانی دوم، ایران بارها و بارها اعلام بی‌طرفی کرده بود، در سپیده‌دم ۲۵ اوت ۱۹۴۱، اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا به این کشور حمله کردند. اگر چه پاسخ غیر قابل قبول ایران به اتمام حجت انگلیس و روسیه برای اخراج فوری اتباع آلمان از ایران، دلیل این حمله دانسته شده است، اما روشن است که اساساً پاسخ ایران اهمیتی نداشت و ایران هر پاسخی می‌داد، باز هم اشغال می‌شد و این کشور را گریزی از ورودی نیروهای شوروی و انگلیس نبود.روس‌ها از سه نقطه در دو سوی دریای خزر، حمله کردند و فقط ظرف سه روز تمام شمال کشور، از جمله شهرهای تبریز، رشت و مشهد را اشغال کردند و تا قزوین پیش آمدند و در آنجا پیشروی خود را موقتاً متوقف کردند. نیروهای بریتانیا نیز از سه نقطه در جنوب‌غربی و غرب ایران، وارد خاک این کشور شدند. یک ستون ارتش انگلیس از

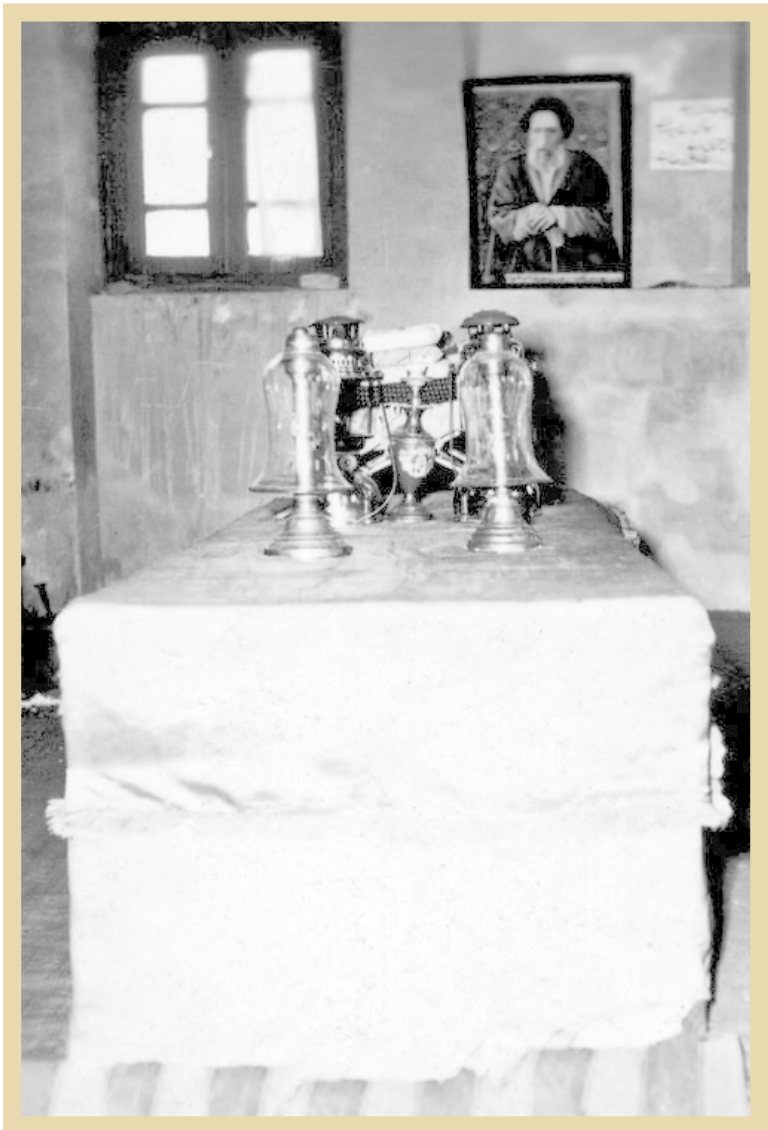


► **شهریور ۱۳۲۰**. نمای از حضور نیروهای متفقین، در خیابان‌های تهران

بصره و ستون دیگر از خانقین، به ایران حمله کردند. علاوه بر این، نیروهای هوایرد و نیروهای آبی-خاکی انگلیسی، بندر شاهپور در خلیج فارس را مورد حمله قرار دادند. ارتش و نیروی دریایی ایران، کاملاً غافلگیر شدند و نیروی دریایی کوچک ایران، نیست و نابود شد! در ۱۳۱ اگوست سال ۱۹۴۱، عناصری از نیروهای بیروز انگلیس و روسیه، در مراسمی در قزوین ملاقات کردند و در واقع دیدار یکدیگر را در ایران جشن گرفتند! اشغال ایران در سال ۱۹۴۱، در واقع تکمیل و اجرای قرار دادهای ۱۹۱۵، ۱۹۰۷ و روس و انگلیس در تقسیم ایران بود، البته این بار گف اشغال، بیشتر به نفع بریتانیا بود! باید به خاطر داشت که در تقسیم ایران بود، البته این بار گف اشغال، بیشتر به نفع روسیه و بریتانیا به منظور تعیین و گرفتن سهم خود از خاک اشغال شده ایران، در اصفهان به هم رسیدند. این بار، مراسمی که در قزوین برگزار شده بود، نشان می‌داد که سهم کمتری برای روسیه در نظر گرفته شده است. مرحله نظامی لشکرکشی به ایران، در ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۴۱ به پایان رسید، یعنی زمانی که ارتش‌های روسیه و بریتانیا وارد تهران شدند و شاه تازه را بر گماردند. اگر چه ایران در جنگ جهانی اول، به وسیله روسیه و بریتانیا اشغال شد، اما شهر تهران از اشغال نظامی در امان ماند. در ۱۹۴۱ تهران، شهری در اولین بار به دست ارتش‌های خارجی اشغال شد. کمی پس از اشغال عراق به وسیله بریتانیا در ماه مه ۱۹۴۱، به منظور حفاظت از منابع نفتی خاور نزدیک، ایران نیز اشغال شده همچنین با اشغال ایران، راهی امن و قابل استفاده در سراسر سال، برای رساندن کمک‌های امریکا به روسیه محاصره شده باز شد.»

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷



نمایی از شکل اولیه عزار شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس

د

رفقار رضاخان با شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس، **ناشی از ترسی عمیق و مداوم است!** **چه اینکه طبیعتاً، وجود سیدی بی‌دفاع در قلعه‌ای متروکه در خواف، چندان نمی‌تواند هراسناک و هول‌انگیز باشد!** **او پیش‌تر مدتی با مدرس به سر برده و هوش و قدرت ابداع وی را در یافته بود. هم از این‌روی و در سالیان تبعید وی، از نگاهبانی و ایذای وی، چیزی کم نگذاشت!** **با این همه آنچه کرده بود، به نظرش کافی نیامد و نهایتاً در پی انتقال مدرس به کاشمر، دستور قتل وی را صادر کرد!**

خوانشی تحلیلی از فرجام حیات سیاسی شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس

دفن‌شده‌ای در نیمه شب

که اسطوره شد!

■ **احمد رضا صدری**

۸۴ سال پیش در چنین روزهایی، عالم مجاهد و سیاستمدار ژرف‌اندیش، شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس، در تبعیدگاه کاشمر – که برای مرگ بیدان منتقل گشته بود – به دست عمال رضاخان به شهادت رسید. موسم اکنون اما برای بازخوانی زمینه‌ها و چسند و چون این رویداد مناسب می‌نماد. در مقال پی آمده، این موضوع مورد خوانشی تحلیلی قرار گرفته است. مستندات این نوشتار، بر تارنمای پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **اگر من از این زندان خلاص شوم، من حسن هستم و تو هم رضاخان هستی!**

مهندس سیدحسین مدرس فرزند دکتر سیدعبدالباقی مدرسی ونوه شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس است، او در سنّین خردسالی به سر می‌برد که پدربزرگ به دست عمال رضاخان به شهادت رسید. با این همه مدرس در این فتره، مشاهدات و اطلاعاتی خانوادگی دارد که مروری بر سن در این مقام مفید تواند بود:

«من متولد سال ۱۳۱۳ هستم و هنگامی که به دنیا آمدم، پدربزرگم در تبعید بودند و این امکان برای ما وجود نداشت، تا به دیدار ایشان برویم، ولی یادم هست مرحوم پدرم، همواره با اکرام فوق‌العاده از پدرشان یاد و همواره به ما یادآوری می‌کردند: باید رفتارمان به‌گونه‌ای باشد که شأن ایشان به‌نمایی رعایت شود. در طول سال‌های تبعید پدربزرگ – که در سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۶ طول کشید– فقط یک بار به پدر اجازه دادند تا با ایشان ملاقات کنند و مدت ملاقات هم بسیار کوتاه بود! هر بار هم که از پدر می‌پرسیدیم: پس آقاچان کی می‌آیند؟ می‌گفتند: ان‌شاءالله به زودی! خاطره تلخی که به یاد دارم، در

تهدیدات رضاخان به جان مدرس، منحصر به دوران تبعید وی نبود. او در تمامی ادوار حیات، سه بار مورد تهدید قرار گرفت و ا‌پسین آن، توسط عمال رضاخان روی داد. مدرس در این رویداد با چابکی و سرعت، عبای خود را بالا گرفت و سر و بدن خویش را پایین آورد و نهایتاً، ضاربیسان را دچار خطای دید کرد! خبر این ترور، شهر را به خروش آورد و در محکومیت او، اقداماتی فراوان انجام شد

معاصر ایران در این باره آورده است:

«رضاخان هراس خود از افشاجاری مدرس را با خانه‌نشینی او آشکار کرد، اما وحشت حکومتگران خودکامه با این مجازات فرو نشست و در ۱۶ مهر ۱۳۰۷ش، قزاق دستور دستگیری ایشان را صادر کرد، فرمانی که رئیس شهربانی همراه با گروهی از نیروهایش، آن‌را در میانه مهرماه ۱۳۰۷ به اجرا در آوردند. آنها به بهانه سازش آیت‌الله مدرس با ایلات و عشایر و قصد انقلاب علیه رضاشاه، به منزل ایشان هجوم بردند و پس از ضرب و شتم، این روحانی مجاهد را بدون عمامه، عبا و کفش، از خانه بیرون آوردند و به مأموران شهربانی مشهد تحویل دادند!محمدتقی بهار چگونگی دستگیری آیت‌الله مدرس را اینچنین به تصویر کشیده است: درگاهی… شبی با چند تن دژخیم وارد خانه سید شد و همین که چشمش به مدرس می‌افتد، بنای دشنام و ناسزاگویی به مدرس می‌گذارد، مدرس به او تعرض می‌کند… در گاهی او را کتک می‌زند! در این حین فرزند او سیدعبدالباقی، از اتاق دیگر می‌رسد و با درگاهی طرف می‌شود و در گاهی امر می‌کند، دژخیمان سید را برهنه و یک‌لایقا دستگیر می‌کنند… و حتی نمی‌گذارند مدرس کفش به پسی نماید!… نکته جالب توجه این است که رضاشاه در روی‌های نامتعارف، مدرس را به تبعید در عتبات عالیات نفرستاد، بلکه پس از دستگیری، ایشان نخست از تهران به دامغان و مشهد و بعد از مشهد، به خواف تبعید شدند، با وجود آنکه آیت‌الله مدرس در تبعید، دو مرتبه به واسطه نظمیہ خراسان، از مرکز تقاضای تشرّف نشد!انتخاب خواف به عنوان تبعیدگاه مدرس، به این سبب بود که اهالی آنجا سنی‌مذهب بودند و چندان حساسیتی نسبت به زندانی بودن او نداشتند و ماموران رضاشاه در خواف، در قلمعی‌ای به آسانی ممکن نبود. مدرس در خواف، در قلمعی‌ای نظامی زندانی شد و تحت نظر شدید مأموران امنیتی قرار گرفت و ممنوع‌الملاقات شد! شهید مدرس از این زمان (۱۳۰۷ش) تا سال ۱۳۱۶ش، یعنی چیزی حدود ۹سال، در تبعیدگاه خواف و توسط مأموران رضاشاه تحت نظر بود. وی دوران تبعید را در سخت‌ترین شرایط گذراند، به‌گونه‌ای که حتی از ضروری‌ترین امکانات زیستی محروم بود. سختگیری مأموران رضاشاه نسبت به شهید مدرس، تا حدی بوده است که وی در سال ۱۳۱۴ش، نامه‌ای کوتاه برای شیخ احمد رضا می‌فرستد و از وی می‌خواهد که نامه را به ملک‌الشعرای بهار برساند. بنا به نقل قولی از بهار، شهید مدرس در آن نامه نوشته بود: زندگانی من از هر حیث دشوار است حتی نان و لحاف ندارم!…

آیت‌الله مدرس در دوران تبعید و اسارت نیز دست از مخالفت با اقدامات و برنامه‌های حکومت رضاشاه برنداشت و هر فرصتی که پیش می‌آمد، مخالفت و اعتراض خود را نسبت به وضع موجود اعلام می‌کرد. در حقیقت مدرس در تبعید نیز سر تسلیم فرود نیاورد و با لحن استهزا آمیزی، از حبس منفرد به حبس مذذب یاد کرد. دوران اسارت مدرس، حدود ۹سال طول کشید. در این مدت، ترس و نگرانی رضاشاه از مدرس در بند، نه تنها کاهش نیافت، بلکه هراس از این شیر در زنجیر، به گونه‌ای در ذهن وی رخنه کرده بود که سرانجام تصمیم به قتل ایشان گرفت! او نیز دستورات قتل آیت‌الله مدرس، به رئیس فرمایشی بود و همه مسائل را سر هم‌بندی کردند! قصدشان از برگرادی دادگاه، فقط جلب قلوب مردم بود، کما اینکه در دوره نخست‌وزیری قوام‌السلطنه که پدرم خواستند وزارت بهداری را قبول کنند. هم از این جهت از طرف سیدجلال‌الدین تهرانی –که این پیشنهاد از طرف کاشمر منتقل کردند، رئیس شهربانی کاشمر – سردبان اقتداری – نیز از اجرای دستور قتل آیت‌الله مدرس خودداری کرد که این امر به برکناری وی از پست خویش انجامید. درنتیجه، این کار به مأمورانی به نام‌های سیدحسین، خلیج و مستوفیان واگذار شد. آنها نیز وی را در شب ۲۷ رمضان، ابتدا مسموم کردند و سپس با پیچیدن عمامه بر گردن وی، آن بزرگ را به شهادت رساندند و جنازه‌اش را مخفیانه به خاک سپردند.»

رفقار رضاخان با شهید آیت‌الله سید حسن مدرس، ناشی از ترسی عمیق و مداوم است! چه‌اینکه طبیعتاً، وجود سیدی بی‌دفاع در قلعه‌ای متروکه در خواف، چندان نمی‌تواند هراسناک و هول‌انگیز باشد! او

پیش‌تر مدتی با مدرس به سر برده و هوش و قدرت ابداع وی را دریافته بود. هم از این‌روی و در سالیان تبعید وی، از نگاهبانی و ایذای وی، چیزی کم نگذاشت! با این همه، آنچه کرده بود، به نظرش کافی نیامد و نهایتاً در پی انتقال مدرس به کاشمر، دستور قتل وی را صادر کرد! ساراکبری پژوهشگر تاریخ

تاریخ معاصر ایران در این باره می‌نویسد: «مدرس در طول مدت عمر سه بار ترور شد که مهم‌ترین و سخت‌ترین آنها، در دوران رضاخان روی داد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان، مدرس یکی از مخالفان سرسختی بود که در اعتراض به کودتا، دستگیر و مدتی زندانی شد. وی بعد از آزادی از زندان، به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس چهارم انتخاب شد و به‌رغم آنکه پیش از آن به دلیل مخالفت با اقدامات رضاخان دستگیر و زندانی شده بود، اما باز هم به انتقاد از اقدامات رضاشاه می‌پرداخت. مدرس از جمله افرادی بود که در راستای حفظ استقلال سیاسی کشور، به طرح جمهوری رضاشاه اعتراض کرد، زیرا معتقد بود این جمهوری ساخته و پرداخته خارجی‌هاست؛ جمله معروف وی که به ترویج آن نیز همانند سایرین در زندان، به نوعی به قتل رسید.»

روزنامه جوان | شماره ۶۳۶۲

صدر اسلام هم تقریباً و بلکه تحقیقاً حکومت جمهوری بوده است، ولی ایسن جمهوری که می‌خواهند به ما تحمیل کنند، بنا بر اراده ملت ایران نیست، بلکه انگلیسی‌ها می‌خواهند به ملت ایران تحمیل نمایند و رژیم حکومتی را که صدرصد دست‌نشانده و تحت اراده خود باشد، در ایران برقرار سازند… به خوبی حکایت از بینش آزادبخوانه و ضداستبدادی وی دارد. مدرس به‌رغم تلاش وافری که در جهت جلوگیری از استبداد رضاشاه و سلطنت او نمود، اما در نهایت نتوانست در این راه موفق گردد. در این مقطع مدرس و طرفدارانش تحت فشار بیشتری بودند و آن سیدوارسته، کمتر به مجلس می‌رفت و بیشتر مشغول تدریس بود. وقتی مخالفان و معاندان مشاهده کردند که فریاد حق‌طلبی مدرس خاموش نخواهد شد تصمیم به ترور او گرفتند که این حرکت آنان نافرجام ماند و تیرهای شلیک شده، بازو و کتف مدرس را مجروح کرد و او پس از ۶۴روز، سلامتی خود را بازیافت و در ۱۱ دی ماه ۱۳۰۵ در مجلس حاضر شد. مدرس بعد از این ترور نیز دست از مخالفت‌ها و اعتراضات سیاسی خود برنداشت و به فعالیت‌های خود علیه رضاشاه ادامه داد. اما این بار رضاشاه در اقدامی خصمانه، نه تنها مانع از شرکت وی در انتخابات مجلس هفتم شد، بلکه او را به خواف و سپس کاشمر تبعید کرد. مدرس از زمان دستگیری یعنی از سال ۱۳۰۷ تا سال ۱۳۱۶ در تبعید به سر برد و در نهایت به دستور رضاشاه، توسط فردی به نام جهانسوزی به قتل رسید. مدرس را می‌توان یکی از اسطوره‌های بزرگ آزادبخواهی در دوران معاصر دانست که بدون واهمه از ترورهایی که به قصد جانش صورت گرفت، مسیر خود را تا اهداف نهایی پیش برد. با این حال، ترورهایی که او را هدف گرفت، نشان از این واقعیت نیز دارد که بی‌قانونی و نبودن امنیت سیاسی و قضایی، یکی از ویژگی‌های مهم دوران حیات وی محسوب می‌شود. زیر ترور معمولاً در فضایی که با خلأ امنیت و قانون مواجه است، مجال تکرار و اجرا می‌یابد.»

■ **«قتل درمانی»**، سنت مداوم رضاخان در برابر مخالفان

آنچه در فوق بدان اشارت رفت، بدین معنا نیست که سیاست قتل درمانی رضاخانی، تنها از شهید آیت‌الله سید حسن مدرس سراغ گرفته است! علاوه بر آنان که در دوران قزاق، رسماً و علناً کشته شدند، هزاران تن مفقود گشتند که تا هم اینک نیز نمی‌توان از آنان سراغ گرفت! بررسی هویت و تعداد مفقودان رضاخانی، فصلی مهم در بررسی کارنامه دوران حاکمیت اوست. این رویکرد به فری آی آمده، در تحلیل سید هاشم منیری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، بازتاب یافته است:

«انتخاب سیاسی به‌وجودآمده در نظام استبدادی رضاشاه زمینه‌ای را فراهم کرد که به قتل‌های سیاسی سراسر ایران منجر شد. چه آنها که پیش از این‌و را در تأسیس دولت پهلوی کمک کردند و پیار و هم‌اندیش او بودند و چه مخالفانی که تکلیف آنها از همان ابتدا در برابر او روشن نبود. اما علت این قتل‌ها را می‌توان به دو دسته شخصیت درونی رضاشاه که تاب و تحمل هیچ قدرتی را نمی‌پذیرفت و عوامل بیرونی که مکانیسم کنترل‌شونده مستقلی وجود نداشت تا او را به پرسش بگردد و اقدامات او را مورد پیگیری قرار دهد، محدود کرد. به لحاظ روانشناسی، ترس از قدرت دیگری، و سوءظن، بد گمانی، کینه‌های شخصی و روحیه استبدادی سبب شد دوست دشمن خود را به چنگال مرگ بشارد، شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس و تقی ارانی، از جمله مخالفان نظام رضاخانی با اندیشه‌های متفاوت بودند که در ۱۰ آذرماه ۱۳۱۶ش و ۱۴ بهمن‌ماه ۱۳۱۸ش به قتل رسیدند. آغاز رویارویی مدرس با رضاخان طی نشست‌های مجلس چهارم شورایی ملی به‌تدریج آشکار شد؛ آنگاه که او در تدارک قبضه کردن قدرت تلاش می‌کرد. مدرس و یارانش بحق پیوسته از هر چیز دیگر از بازگشت استبداد می‌هراسیدند و برای آنها دفاع از دستاوردهای سخت‌یاب مشروطه در مقابل ناسیونالیسم افراطی و احیای گذشته پرشکوه ایران مهم‌تر بود. شهید مدرس به هر اقدام ممکنی دست زد تا جلوی رضاخان را در قبضه کردن کامل قدرت بگیرد. اوج این ماجرا در دو استان جمهوری خواهی رضاخان و ماده‌واحده تغییر سلطنت در مجلس پنجم است که در برابر این ماده‌واحده با صدای رسا گفت: اگر صد هزار رای هم بدهید، خلاف قانون است! وقتی استیضاح رضاخان را نیز به آن اضافه کنیم، علت کینه او و حذف آن را بهتر می‌توان درک کرد. تقی ارانی نیز به‌عنوان یک نظر به‌پرداز مارکسیست، شخصیت اصلی گروه ۵۳ نفره یکی از روشنفکران جوانی بود که رضاشاه را آلت دست امپریالیسم انگلیس و دادگاه‌های او را به‌مثابه دادگاه‌های پوشالی نازی‌ها توصیف می‌کرد. رضاشاه در ۱۳۱۰ش، قانونی را به تصویب رساند که براساس آن، اعضای هر سازمانی که پادشاهی مشروطه را به خطر می‌انداخت یا او را به‌مثابه دادگاه‌های می‌کرد، به ۱۰سال زندان محکوم می‌شدند. در اردیبهشت ۱۳۱۶، ۵۳ نفر به اتهام تشکیل سازمان مخفی اشتراکی و ترجمه کتاب‌های الحادی دستگیر و محاکمه شدند. ارانی تلاش کرد مارکسیسم و نظریه مبارزه طبقاتی را به جامعه و مباحث روشنفکری را در دانشگاه‌ها ترویج کند، اما او نیز همانند سایرین در زندان، به نوعی به قتل رسید.»

در میان اعضای هیئت رئیسه مجلس چهارم شهید آیت‌الله سید حسین مدرس